

با مخاطب‌های آشنا

مصاحبه با مدیران سابق

مقدمه

همان‌گونه که در بخش سوم این مجموعه (مصاحبه با دکتر فریدون سیامک‌نژاد) گفته شد، از سال ۱۳۶۱ و دقیقاً از ابتدای مهر ماه این سال که سومین سرپرست مجموعه داروخانه‌های دانشکده داروسازی کار خود را شروع کرد، برای هر داروخانه مدیر داخلی مشخص و هر هفته شورای مدیران داروخانه‌ها در محل انبار مرکزی داروخانه‌ها که جنب داروخانه ۱۳ آبان قرار داشت، تشکیل می‌شد. تصمیمات کلی در این جلسه اتخاذ و مدیران هر داروخانه آن‌ها را در داروخانه خود پیاده می‌کردند. اگرچه در طول برپایی داروخانه‌های دانشکده داروسازی، این مجموعه مدیران زیادی را به خود دیده است، در سال ۱۳۹۰، جمعی از مدیران سابق داروخانه‌های دانشکده داروسازی گرد هم آمدند تا هر یک بخشی از خاطرات خود را در این مجموعه بازگو کنند.

چکیده‌ای از این خاطرات را از مجموعه‌ای به نام «آشنایی با تاریخچه و فعالیت‌های داروخانه‌ها و مراکز دارویی دانشکده داروسازی دانشگاه علوم پزشکی تهران» که به سفارش داروخانه‌های دانشکده داروسازی دانشگاه علوم پزشکی تهران و توسط شرکت «تصویرساز کاوش» به صورت تصویری تهیه شده است انتخاب، و با هم مرور می‌کنیم:

◀ دکتر مرتضی خیرآبادی

من فکر می‌کنم که بعد از انقلاب و در طول جنگ، تمام بار مشکلات دارویی مملکت را این داروخانه تحمل می‌کرد. مسؤولانی که در اداره بودند، می‌نشستند و تصمیم می‌گرفتند که دارو را به داروخانه بدهند یا ندهند، ولی از این طرف تمام فشار کمبود داروی مملکت بر دوش داروخانه ۱۳ آبان بود. چند تا از بچه‌های ما دستشان شکست چند تا پایشان شکست، چند نفر شب را در کلاتری خوابیدند که البته یکی از مشکلات عمده ما هم همین مسایل بود، گاهی حتی نیروهای امنیتی کمک ما نمی‌کردند. بچه‌ها کشک می‌خوردند بستری می‌شدند، ولی واقعاً ایستادند و مقاومت کردند.

شاید یکی از مسایلی که منجر به ساخت این مکان شد، بحثی با آقای دکتر مرندي وزير بهداشت آن زمان بود. رانیتیدین یک داروی خیلی معمولی است اما آن زمان که تازه آمده بود حکم طلا را داشت. ما آن زمان روزی کلاً ۴۰ یا ۵۰ بسته رانیتیدین، برای کل تهران توزیع می‌کردیم. آقای دکتر سیامک‌نژاد قرص‌ها را در یکی از سبدهای قرمز می‌گذاشت و خودش می‌آورد پایین. ملت شب کنار داروخانه صف می‌کشیدند که صبح ۳۰ عدد رانیتیدین بگیرند. بکش بکشی اتفاق می‌افتاد. خلاصه یک روز سر بحث همین رانیتیدین آقای دکتر مرندي خیلی عصبانی شده بود، زنگ زد داروخانه و پیشش رفتیم. گفت: «شما چرا برخوردایتان را به کم آرامتر نمی‌کنید؟» گفتم: «آقای دکتر، من هیچ بحثی نمی‌کنم، هر استدلالی بیاوریم شاید شما نپذیرید، الان که داریم می‌رویم

خانه بیایید برویم داروخانه سر راه و شما یک کم ما را راهنمایی کنید.» بنده خدا را آوردیم و در پذیرش داروخانه نشست و قرار شد نسخه بگیرد، نسخه اول را که گرفت کمی جروب‌بحث کرد و در نسخه دومی یک کم سر و صدا و در نسخه سومی ول کرد و رفت، گفتیم: «آقای دکتر مرندي کجا؟» گفت: «نه جواب مردم را نمی‌شود داد.» گفتم: «پس چه توقعی دارید از اینجا؟» گفت: «شما جای‌تان کوچک است.» گفتم: «خوب این زمین بغل هست، شما کمک کنید تا ما این زمین بغل را بگیریم.» گفت: «نه زمین را نمی‌شود گرفت.» آقای دکتر نقدی یک پیشنهادی کرد و گفت: «ما اگر بگیریم یک میلیون تومان به ما پاداش می‌دهید؟» گفتند: «بله، ۲ میلیون تومان پاداش بهتان می‌دهم، اگر بتوانید این زمین بغل را بگیرید.» بعد از آن رفتیم مسکن و شهرسازی و بعد هم شهرداری و بعد هم سازمان ثبت، خوشبختانه زمین متعلق به فردی بود که ۳۰ سال پیش از آن در گذشته بود و بچه‌هایش هم پیدا نشدند، برای آن که مسایل شرعی کار هم حل بشود، مبلغ ۲۱ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان به حساب دولت ریخته شد و دولت تعهد داد که هر وقت صاحب زمین مراجعه کرد، به متراژ همان زمین در یکی از نقاط تهران به وی جایی بدهد.

دکتر نقدی واقعاً تلاش زیادی کرد تا این داروخانه، داروخانه شد. آن زمان در مورد مسایل مالی مشکلاتی بود، در مورد مسایل بانکی هم بیش از حد. همه تهران ما را به‌عنوان واحدی که تمام بار دارویی به عهده‌مان است، می‌شناختند ولی از نظر مسایل مالی و اداری هیچ کمکی به ما نمی‌کردند و حتی یک ریال هم در آن زمان برای

ساخت این ساختمان به ما کمک نشد. حتی، وامی هم به داروخانه و دانشکده پرداخت نشد، و تمام فشار ساخت داروخانه روی بچه‌ها بود، بچه‌هایی که باید صمیمانه کار و تلاش می‌کردند، درآمدی کسب می‌کردند تا بتوانند این ساختمان را بسازند و این‌جا محیطی برای فعالیت‌های علمی دانشکده باشد. در ساختمان بغل آن قدر که نسخه می‌چیدند راهروها پر می‌شد و می‌رفت تا طبقه بالا، جایی که نسخه‌پیچی انجام می‌گرفت. به‌طور متوسط زمان انتظار هر مریض ۴ ساعت بود، اما با این حال کمترین مسایل خلاف را در زمینه مالی داشتیم. هیچ دارویی بیرون نمی‌رفت. هیچ مساله مالی با بچه‌ها نبود. بچه‌ها تلاش کردند و واقعا چیز عجیب و غریبی بود که این ساختمان بدون هیچ‌گونه کمک دولتی بتواند ساخته شود.

مساله دیگر که به نظرم اینجا قابل بحث است یکی بحث و معضل ناصر خسرو است که شاید خیلی‌ها یادشان نیاید، که علاوه بر این که اجناس تقلبی وارد بازار می‌کردند، داروها را به قیمت بسیار گزافی به مردم می‌فروختند، در چند مورد که داروهایی کشف شد پنی‌سیلین‌های تقلبی بوده که برچسب روگام را رویش زده بودند و به مردم می‌فروختند. همین عوامل پشت ناصر خسرو به دولت فشار می‌آورد که این داروخانه بسته شود. خیلی فشارهای سنگینی بود و همین‌جا باید از همه دوستان به خاطر دوام این مجموعه تشکر کرد. تمام عواملی که در ناصر خسرو بودند، به دنبال بستن اینجا بودند تا داروهای کمیابی که در این داروخانه‌ها توزیع می‌شد، به مقرهای خود منتقل کنند و آن‌ها بتوانند آن را بفروشند، نقش

بچه‌ها در جلوگیری از اتفاق افتادن این خواسته‌ها نباید کم انگاشته شود، بچه‌ها مقاومت عجیبی داشتند، تا این داروخانه‌ها بسته نشد. شما اگر یک بیمارستان را در شهر تهران در نظر بگیرید همه به دنبال محافظت هستند تا آن بیمارستان باقی بماند ولی در مورد این داروخانه همواره دست‌های پشت پرده‌ای وجود داشته و دارند که می‌خواهند این داروخانه‌ها بسته بشوند، و این که ناصر خسرو بسته شد در سایه کارهای بزرگ و عظیمی بود که بچه‌های اینجا انجام دادند و باید دعا کنیم که این داروخانه‌ها برای همیشه در عرصه خدمت‌رسانی باقی بمانند.

عده‌ای از مخالفان وجود داروخانه‌های مجموعه دانشکده همواره ادعا می‌کردند که داروها از داروخانه‌های ۱۳ آبان خارج شده و به ناصر خسرو می‌رود اما در هر ۳ باری که نیروی انتظامی وارد ناصر خسرو شد و به‌طور گسترده داروها را جمع کرد همه داروهایی که تایید می‌شدند، برای باز توزیع به مردم، نزد ۱۳ آبان آورده می‌شدند و جالب بود که هیچ‌گاه از داروهای داروخانه ۱۳ آبان با توجه به این که از روی شماره بچ مشخص می‌شد نمونه‌ای موجود نبود.

از همان ابتدایی که ما وارد این مجموعه شدیم، دیدیم که جریان‌هایی تمایل به بستن این داروخانه‌ها دارند، این تجربه ۳ بار در کشور اتفاق افتاد که بنیادهای خاصی با نگرش‌های خاصی و با پول‌های فراوان آمدند و مکان‌های بسیار زیباتر از اینجا از جمله سینما رادیوسیتی را تعطیل کردند و تبدیل به داروخانه کردند و باید دید که چرا این داروخانه‌ها تعطیل شدند؟ هیچ کدام بیش

و دید که اوضاع داروها به چه نحوی تغییر کرده است تا بدانیم داروهایی را که مثلا تنها در اختیار داروخانه دکتر امینی بود، چه‌طور توانستیم در آن کمبود به تمام مراجعان برسانیم. مثلا در مورد داروی رانیتیدین ما تنها یک صدم میزان الان را آن موقع توزیع می‌کردیم، و این به واقع کار سختی بود. با مقایسه میزان توزیع دارو در آن زمان و مصرف فعلی آن البته با در نظر گرفتن تناسب جمعیت می‌توان میزان فشار بر این داروخانه‌ها را فهمید.

◀ دکتر ایرج رستگار

همه دست‌اندرکاران و شاغلان در مجموعه داروخانه‌های دانشکده داروسازی واقعا زحمت کشیدند و جای قدردانی دارد، منتها نقش ۲ نفر از آقایان را واقعا نمی‌شود، نادیده گرفت که می‌توان گفت بنیان‌گذار داروخانه‌ها بودند، یکی دکتر نقدی که به علت حضورشان در اینجا شاید چندان جالب نباشد، تعریف کنیم و پیش از ایشان دکتر سیامک‌نژاد، من خاطره‌ای از دکتر سیامک‌نژاد برایتان می‌گویم. فکر می‌کنم سال ۶۱ بود، اوایی که دکتر سیامک‌نژاد مسؤولیت گرفته بود. از آن جا که من از قبل با ایشان آشنایی داشتم، می‌آمدم و به داروخانه سر می‌زدم. بار اولی که آمدم، داروخانه در محل سابق بود، قبل از این که به محل جدید منتقل شود، من سراغ دکتر را گرفتم و چند دقیقه‌ای ایستادم، نبود. پرسیدم کجاست؟ گفتند: «مشغول است.» دکتر سیامک‌نژاد آستین‌هایش را بالا داده و مانند یک تکنسین و حتی مانند یک کارگر در حال کار کردن بود. بدون توجه به این که مسؤول و سرپرست داروخانه است. این داروخانه به این شکل

از ۳-۴ سال طاقت نیاوردند، این بنیادها زیاد هستند و می‌شود یکی یکی را اسم برد، و مدیر تنها داروخانه‌ای که از آن نسل باقی مانده و ما هفته پیش خدمتشان بودیم، ادعا می‌کند که الان داروخانه‌اش با ۱/۵ میلیارد تومان ضرر مواجه است، یعنی اگر آن پول دولتی پشتش نباشد آن داروخانه هم الان تعطیل است. ولی چه‌طور شده که مجموعه ما با تمام این مشکلات و عدم وجود امکانات و نداشتن جا به میزان کافی ایستاده، کار کرده و تا به حال مانده است؟ چهل سال، بسیار عجیب است، از همان روزهای اول گاهی می‌شد که بچه‌ها خیلی جدی فکر می‌کردند که داروخانه تعطیل شد. می‌گفتند: جمع کنید برویم، تمام شد! ولی ما ماندیم و داروخانه‌های دیگری که آمدند هیچ کدام بیش از ۳ سال طاقت نیاوردند، حتی داروخانه زنجیره‌ای زدند و نتوانستند دوام بیاورند پول هم تزیق کردند، شیک هم کردند ولی هیچ کدامشان طاقت نیاوردند، چرا این داروخانه‌ها مانده‌اند؟ چرا؟ شاید بحث مدیران بوده به علت میزان عشق و علاقه‌ای که برای کار داشتند. از بیرون می‌آمدند تا داروسازان و تکنسین‌های ما را به ۳-۲ برابر حقوق سعی کنند از مجموعه ببرند. یکی از این داروخانه‌ها که اتفاقا همین نزدیک هم بود با کلی تلاش تنها موفق شد از بین ۴۰ نفر پرسنل ما تنها یکی را آن هم نصفه جذب کند، پول و مزایای خوبی می‌دادند، مثلا داروخانه‌های ما هنوز هم سرویس ندارد و آن‌ها آن زمان برای پرسنل‌شان سرویس می‌گذاشتند ولی چندان موفق به جذب اعضای ما نشدند، باید دنبال راز این کار بود. باید آمار میزان داروها را از مراکز آمار جویا شد

فعال و راه‌اندازی شده و به فعالیت ادامه داده است. در حقیقت آن قدر ایثار و از خودگذشتگی و تلاش بوده که داروخانه‌ها به این حد رسیده است. در مورد تکنسین‌ها خاطره‌ای یاد می‌آید. در ساختمان قبلی محل قفسه‌بندی داروها طبقه بالا بود و نسخه‌پیچی طبقه پایین. نسخه‌ها را بالا می‌دادند و آقایان تکنسین‌ها باید آن را می‌پیچیدند. من گاهی به آن جا هم می‌رفتم. این تکنسین‌های بنده خدا، مثل آقای راسخی که به یاد دارم یا آقای نعیمی، آقای امامی، این‌ها خدا می‌داند پله‌ها را که نمی‌دانم چقدر بود، در طول روز چند بار بالا و پایین می‌رفتند تا نسخه را بیچند و تحویل مسؤول شیفت بدهند تا به دست مردم بدهند.

خاطره دیگری برای خود من اتفاق افتاد. در طول جنگ و موشک‌باران که من در داروخانه بوعلی بودم، تقریباً تمام داروخانه‌های دیگر شهر از ساعت ۶-۷ تعطیل می‌کردند. یک روز غروب، یکی دو تا از بچه‌ها از جمله آقای سلوکی هم بودند. ما رفتیم طبقه بالا، داروخانه بوعلی از نظر اسکلت ساختمانی هم خیلی ضعیف بود، یعنی غیرممکن بود با وارد شدن یک ضربه تمام داروخانه فرو نریزد. هر چند ساعت موشکی می‌زدند. ما رفتیم نماز خواندیم تقریباً ساعت ۶/۳۰ بود، در طول نماز در فاصله نزدیکی موشک زدند. تمام ساختمان می‌لرزید، در حالی که مریض‌ها هم پایین ایستاده بودند.

◀ دکتر فرشاد روشن‌ضمیر

این داروخانه‌ها حاصل خواست وزارت بهداشت فعلی یا اداره بهداری تهران بود. دانشکده داروسازی مقاصد آموزشی داشت و بهداری مقاصد

خدمت‌رسانی. این دو رویه با زحماتی که کشیده شد به هم نزدیک شدند و قدم بسیار بزرگی برای ارتقای آموزش دانشجوهای داروسازی برداشته شد. چنین جایی وجود نداشت و تا قبل از آن دانشجویان را می‌فرستادند به داروخانه‌های سطح شهر تا یک کارآموزی صوری انجام شود. این داروخانه‌ها که درست شد اعضای هیئت علمی دانشکده هم همراه و ناظر بر بچه‌ها شدند تا کار را یاد بگیرند.

داروخانه‌های ۱۳ آبان، در شرایط جنگ و کمبود دارو به خواست اداره بهداری در بحث توزیع دارو وارد شدند. داروها آسان یاب نبودند و بسیار دشوار به دست می‌آمدند. همیشه صف‌های طولانی داشتیم. گرفتاری‌های زیادی با مردم داشتیم. من در داروخانه ایثار به دوستان می‌گفتم: «کسانی که به اینجا مراجعه می‌کنند و ناگهان از خشم منفجر می‌شوند، تمام شهر را طی کرده‌اند و به تمام داروخانه‌ها سر زده‌اند و دست خالی مانده‌اند. الان به آخر خط رسیده‌اند.» این اتفاق در بوعلی، طرفه و خود ۱۳ آبان به دفعات می‌افتاد و مدام محل درگیری بودند. مثلاً قرص ساده‌ای مانند ایبوپروفن باید جیره‌بندی می‌شد و فرضا ۳۰ تا ۳۰ تا به بیمار می‌دادیم که طبیعتاً اصطکاک ایجاد می‌کرد. سعی بر فیصله این موارد بود ولی خیلی از اوقات هم کار به کلاتری می‌کشید و بالا می‌گرفت. هرچند که گاهی بین بیمار و پرسنل دوستی هم ایجاد می‌شد و ما از بین بیماران دوستان زیادی پیدا می‌کردیم چرا که وقتی مساله برایشان توضیح داده می‌شد تازه متوجه می‌شدند که داروخانه دلسوزشان است و عصبانیتشان فروکش می‌کرد.

هم مردم حق داشتند، هم کسانی که در

همین جا مراجعه می‌کند.

داروخانه‌های دانشکده داروسازی دانشگاه تهران هیچ‌گاه چشم‌داشت مالی نداشتند. درآمدشان خرج پروژه‌های خودش می‌شود و با توسعه به ۲، ۳ و نهایتاً ۷ داروخانه در اقصی نقاط تهران خدمت می‌دهند. به یاد آوردن این مسایل موجب می‌شود از خدمتی که به مردم و همشهری‌ها انجام شده احساس رضایت کنیم چرا که به هر حال در مقطعی توانسته‌ایم مفید باشیم.

◀ دکتر امید سبزواری

من در ۴ مقطع با داروخانه‌های دانشکده داروسازی همکاری کردم. در زمان دانشجویی کارآموزی را در این داروخانه‌ها گذراندم، سال‌های ۶۴ و ۶۵ سپس زمانی که در دانشکده داروسازی مربی بودم به‌عنوان داروساز در داروخانه نمونه طالقانی کار می‌کردم که قسمت آخرش هم‌زمان با پایان جنگ بود. مقطع سوم پس از این که PhD گرفتم به‌عنوان مدرس واحد کارآموزی بازگشتم. از سال ۱۳۷۳ شکل و ماهیت دوره‌های کارآموزی تغییر کرد. قبلاً و در زمانی که بنده دانشجوی بودم به این شکل بود که می‌رفتیم داروخانه و مدتی می‌گشتیم، با قفسه‌ها آشنا می‌شدیم.

من خودم برای کارآموزی می‌رفتیم داروخانه طالقانی. وقتی می‌رفتیم داروخانه، یکی از داروسازان قدیمی را می‌دیدیم. با ما سلام و احوال‌پرسی می‌کرد و بعد تا آخر شیفت او را نمی‌دیدیم. البته، در کنار دستان یکی از داروسازهای باتجربه هم بود. در شیوه جدید یک مدرس با ۳-۲ دانشجو می‌رفت و در بخش تئوری و علمی آنان را همراهی می‌کرد.

داروخانه‌ها کار می‌کردند. کادر داروخانه‌ها به‌طور عمده دانشجویهای سال آخر داروسازی بودند که تا حدی مکتب رفتار اجتماعی در شرایط اضطرار را یاد گرفته بودند. چه مدیران خوب و توانمندی هم از دل آن مجموعه بیرون می‌آمد. دانشجویان آن روز، الان مدیران توانمند نظام دارویی کشور هستند. در شرایط جنگی و موقعیتی که روزی ۶-۷ موشک به تهران می‌خورد و شهر نسبتاً تخلیه شده بود، هر ۷ داروخانه دانشکده داروسازی طوری کار می‌کردند که انگار کلیدشان گم شده بود. حتی این داروخانه‌ها در حال بازسازی و سرویس هم ارایه خدمت را قطع نمی‌کردند. در ماه مبارک رمضان بچه‌ها ۲ گروه می‌شدند. یک گروه بعد از اذان افطار می‌کرد و گروه دیگر سرویس می‌داد. بعد گروه دوم برای افطار می‌رفتند. این نوع خدمت‌رسانی با روح داروخانه‌ها عجین شده بود، طوری که گاهی وجه آموزشی تحت‌الشعاع این خدمت‌رسانی قرار می‌گرفت و کم‌رنگ و رقیق‌تر می‌شد.

خوشبختانه، پس از پایان جنگ به علت پتانسیل و قابلیت‌های خوب مجموعه و نیروهایی که جذب شده و آموزش دیدند، مجموعه به شرایطی رسید که الان به جرأت می‌توان گفت بزرگترین مجموعه علمی - آموزشی - خدماتی است.

در مراجعه‌ای که اواخر به داروخانه داشتیم. داروخانه به نظرم خیلی خلوت آمد. با تصویری که از ۱۶-۱۵ سال پیش داشتیم، بسیار متفاوت بود و طبیعی هم هست. شرایط اضطرار رفع شده و توزیع دارو و تعداد داروخانه‌ها فراوان شده است ولی هنوز هم اگر کسی بخواهد خدمت بهتری بگیرد یا به مشاوره دارویی نیاز داشته باشد، به

البته، من به عنوان بخش چهارم همکاری‌ام با داروخانه به عنوان مدیر داروخانه بوعلی فعالیت نمودم. من در واقع هم دوره مدیران قدیم را درک کردم و هم دوستان جدیدتر.

من در میان داروخانه‌های دانشکده داروسازی داروخانه بوعلی را ندیده بودم. وقتی رفتم و دیدم تعجب کردم از این که چنین داروخانه‌ای با این شرایط جزو داروخانه‌های دانشکده باشد. با همتی که همه دوستان انجام دادند این داروخانه دوباره ساخته شد. فرایند آن هم به این نحو بود که ما از انتهای داروخانه کار بازسازی را شروع کردیم. اتفاقاتی هم می افتاد که خوشبختانه کسی آسیب ندید اما به هر حال بچه‌ها در کنار بازسازی کارشان را انجام می دادند. همان طور که از انتها داروخانه را می ساختند بچه‌ها پیشخوان را می آوردند جلوتر. آخرین روزها پیشخوان رسیده بود به کنار پیاده‌رو. بیماران در پیاده‌رو می نشستند و بچه‌ها لب پیاده‌رو نسخه را می گرفتند. این چنین عملکردی فقط در قالب عشق و علاقه می گنجد و الا چه طور می توانید تفسیر کنید که خاک باشد، جای استراحت درست و حسایی نباشد، در زمستان شیشه درست و حسایی نباشد، و همچنان به مردم سرویس بدهی.

با مزه این بود ما برای ساخت و ساز نه سند داشتیم و نه پروانه و مجوزی. علاوه بر این‌ها معترض هم داشتیم. بیمارستان مدعی بود داروخانه متعلق به اوست. البته در مقطعی آمدند کار را متوقف کردند که مسایل را با ارتباطاتی که داشتیم، در شهرداری حل کردیم.

اساس کار در این مجموعه خدمت است و نه درآمد. قرار نبوده که در مجموعه داروخانه‌ها به

دنبال کار انتفاعی و تجاری باشند. در آخر ماه نمی گوئیم که چقدر بیشتر از قبل فروخته ایم بلکه هدف این بوده که خدمت‌رسانی را افزایش دهیم. این عامل بسیار مهمی است و تفاوتی هم نمی کرد در تمام رده‌ها چنین بچه‌هایی وجود داشتند، از افرادی که کار خدمات داروخانه را انجام می دهند تا نسخه پیچ‌ها یا کسی که کار حسابداری و مالی می کرد، تا داروسازهای ما که رودررو و مستقیم با مراجعان ارتباط داشتند.

من ۱۵ سال مدیر داروخانه بوعلی بودم و خیلی از مسایل مبتلا به را تجربه کردم، مثلاً بازرسی شبانه. در هوای گرم و سرد وقت می گذاشتم برای نصفه شب و به داروخانه سر می زدم. یک دلیل مهم آن این بود که پرسنل شیفت شب احساس نکنند که تنها هستند و مسؤولین داروخانه در حال استراحت می باشند و این‌ها در حال کار. وقتی می دیدند که مدیران داروخانه‌ها هم می آیند و سر می زنند یک حس همدلی در آن‌ها ایجاد می شد.

هر کدام از ما مسؤولیت نظارت را هم برعهده داشتیم. من خودم گاهی بیرون می ایستادم و مراجعین که می آمدند نظرخواهی می کردم که آیا در داروخانه با شما برخورد مناسبی صورت گرفت؟ خیلی اوقات مراجعین تشکر و قدردانی می کردند از این که نصفه شب افرادی اینجا هستند تا کار آن‌ها را راه بیندازند.

گاهی به دلیل کمبودهای دارویی و گاهی به علت رعایت سلامت بیمار، دارو در مقدار کمتری در اختیار بیمار قرار می گرفت. این مسایل در وهله اول باعث کدورت و ناراحتی می شد اما وقتی توضیح می دادیم برای افراد که این برخورد برای حفظ سلامت

◀ دکتر سیدمحمد صدر

من در زمان جنگ در داروخانه‌ها نبودم و نیمی از آن را در وزارت خارجه و نیمی در وزارت کشور بودم. اما مدت‌ها با این که هیچ مسؤولیتی در داروخانه‌ها نداشتم با این مجموعه مرتبط بودم به این دلیل که خیلی از دوستانم که در دوران دانشکده با آن‌ها فعالیت سیاسی - اسلامی داشتیم، به این مجموعه آمدند و هم به دلیل علاقه‌ای که به داروسازی داشتم و ارتباطم با این رشته کم شده بود. سال ۷۲ هم به پیشنهاد دکتر نقدی مسؤولیت داروخانه دکتر امینی را به عهده گرفتم.

دوستان ما هر کجا که بودند واقعا انقلابی عمل می‌کردند و منافع ملی را بر خود ترجیح می‌دادند و به معنای واقعی ایثارگر بودند و بسیاری از مشکلات دارویی کشور را در زمان جنگ و اجرای برنامه ژنریک حل کردند. به‌ویژه کمک به بحث ژنریک بسیار مهم بود. من در همان سال‌ها مقاله‌ای در نشریه رازی نوشتم و تشریح کردم که اگر این طرح اجرا نمی‌شد به چندین برابر ارز برای تامین دارو نیاز بود. در دورانی که من در داروخانه دکتر امینی بودم ما تنها عرضه‌کننده داروی دسموپرسین بودیم، اما در مقطعی حدود یک ماه این داروی وارداتی در کشور وجود نداشت که بسیار هم موجب ناراحتی بیماران می‌شد. به خاطر دارم یک بار که خودم پشت پیشخوان بودم یکی از بیماران پس از این که شنید این دارو را نداریم، چنان نسخه‌اش را روی پیشخوان کوبید که هنوز صدای آن در سرم هست و از این دست مسایل زیاد داشتیم. ولی با برخورداری از یک مدیریت عاشقانه و اعتقادی با دست خالی و امکانات کم مجموعه به‌طور صحیح هدایت می‌شد و به نیازهای مردم پاسخ داده می‌شد.

خودشان است و الا خیلی راحت‌تر است که دارو را بدون محدودیت در اختیارشان قرار دهیم و وجه آن را دریافت کنیم، با قدرشناسی روبه‌رو می‌شدیم. من شخصا می‌توانم شهادت دهم که هم دوستانی که در راس هرم مجموعه بودند و هم افراد بدنه اولویت اول همه‌شان خدمت‌رسانی بوده است و همین باعث ماندگاری مجموعه در طول ۴۰ سال است. سال‌هایی که کشور فراز و نشیب‌های فراوانی داشته است.

افرادی همواره از این مجموعه حمایت کرده‌اند و گروهی وجود این مجموعه را مغایر با منافعشان دیده‌اند و تلاش کرده‌اند با حیات مجموعه مبارزه کنند اما با تمام این شرایط در وخیم‌ترین شرایط مجموعه باقی مانده و توانسته به کارش ادامه دهد زیرا که همه در نهایت به کنه موضوع پی بردند که هدف از وجود این داروخانه‌ها چه بوده است. این هدف انجام امور تجاری نبوده است بلکه قرار بوده بازوی دولت و نظام دارویی و محملی برای خدمت‌رسانی به مردم باشد. من فکر می‌کنم کار مهم ما جلب اعتماد مردم بوده است. چه از جانب سالم بودن دارو و چه پرداخت وجه. حتی اگر بیمار دارویش را در سبد جا می‌گذاشت حتما پیگیری می‌کردیم. گاهی افراد شماره تماسشان را به ما می‌دادند که اگر داروی مورد نظرشان آمد خبرش را دریافت کنند.

اگر بخواهم جمع‌بندی کنم، مجموعه داروخانه‌های دانشکده داروسازی اولا با هدف آموزشی و تربیت دانشجو تشکیل شد و دوم این که بتواند بستر خدمت‌رسانی به مردم باشد که به گمانم در هر دو زمینه گام‌های بلندی برداشته شد.

◀ دکتر سیدمجتبی طباطبایی

من ۵ سال در این داروخانه‌ها بودم و با وجود سختی‌های بسیار هر روزش خاطره بود. من ۲ سال به عنوان مدیر در داروخانه بوعلی بودم و ۲ سال هم در تاسیس و راه‌اندازی داروخانه شهید عابدینی در خدمت آقای دکتر نقدی بود. یک روز در داروخانه شهید عابدینی بیماری آمد و نسخه‌اش دپروپالانکس بود. دارویی که برای سنگ کلیه استفاده می کردند. ما از این دارو کلاً ۱۰ عدد داشتیم و به این فرد گفتیم که یک دانه می‌توانیم بدهیم. تا این را گفتیم وی قلبش را گرفت و گفت آخ قلبم و همانجا افتاد. شانس‌ی که آوردیم این بود که بیمارستان پشت سر داروخانه بود و زنگ زدیم و آمدند و ایشان را بردند. بیمار کاملاً سخته کرده بود و ما یک هفته از داروخانه فراری بودیم چون می‌گفتند خانواده‌اش می‌آیند و یقه ما را می‌گیرند. چنین خاطرات و سختی‌هایی آن قدر زیاد بود که وقتی در سال ۶۴ از مجموعه بیرون آمدم تصمیم گرفتم دیگر برنگردم. خوشحالم که همکاران ما ادامه دادند.

این داروخانه‌ها نقش آموزشی بسیار خوبی ایفا کردند. در زمان ما چندان این نقش قوی نبود و امیدوارم در آینده بتواند زیر نظر دکتر غلامی خیلی بهتر از این‌ها شود. امیدوارم داروخانه‌های دانشکده داروسازی همواره موفق باشند، چراغشان روشن بماند و کلیدشان هیچ‌گاه پیدا نشود!

◀ دکتر علی منتصری

پیش از انقلاب آقای دکتر شبستری داروخانه سیزده آبان را که آن موقع ۹ آبان نام داشت اجاره کرده بود. من آن موقع مدیر داروپخش بودم و

سرم را می‌فرستادیم اینجا و از اینجا به سرعت می‌رساندیم به بیمارستان‌ها، در زمانی که در خیابان‌ها تیراندازی می‌شد، مردم مجروح می‌شدند و زخمی می‌شدند. بعد از ۱۷ شهریور بود، داستان‌هایی که می‌گویم مربوط به قبل از انقلاب است، ما سرم‌ها را می‌فرستادیم و می‌رفت بیمارستان امام خمینی و بیمارستان‌هایی که مجروحین خیابان‌ها را نجات می‌دادند.

وقتی که دکتر خوبی آمدند به این مجموعه، من در داروپخش مشغله داشتم و مدیر بودم، دارو کم بود، تازه انقلاب شده بود، دکتر خوبی می‌آمد پیش من می‌نشست و دارو می‌خرید برای داروخانه‌های دانشکده داروسازی. این صحبت برمی‌گردد به سال ۱۳۵۹ که آقای دکتر خوبی مدیر داروخانه‌های دانشکده داروسازی بودند. ایشان پیش من آمدند تقریباً در اواخر اسفند ماه و گفتند: «دکتر منتصری، ما باید به مردم سرویس بدهیم، آدم نداریم. شما حاضری بیایی و به ما کمک کنی؟» آن قدر هم در آن دوران صفا و صمیمیت بود، حتی وقتی که می‌خواستند حقوق ما را زیاد کنند ما می‌گفتیم نه ما حقمان نیست. گفتیم: مساله‌ای نیست، من برای تعطیلات عید می‌خواستم برای مسافرت به شهرستان بروم، نمی‌روم و می‌مانم که برای این که به کمک شما بیایم. من ۲ روز قبل از عید رفتم داروخانه طرفه، آن‌جا آقایان دکتر جهانی، دکتر نقدی، دکتر طباطبایی که الان استاد دانشگاه هستند، دکتر دهقانی، دکتر ستاری، همه جوان‌های دانشجویی بودند که در آن داروخانه کار می‌کردند. آن موقع آدم‌ها و تکنسین‌هایی که در داروخانه ۱۳ آبان کار می‌کردند کاملاً حرفه‌ای بودند

بهداشت جلسه می‌گذاشتیم و داروها را کنترل می‌کردیم، آقای دکتر سیامک‌نژاد هم می‌آمد. سعی می‌کردیم کمبود دارو در مملکت نباشد یا حداقل کنترل شده این داروها در اختیار مردم قرار بگیرد. واقعا داروخانه ۱۳ آبان در زمان جنگ نقشی اساسی در تامین دارو بازی کرد. دکتر سیامک‌نژاد زحمات زیادی در آن دوره کشیدند، آدم تندی هم بودند! می‌آمدند در جلسات دعوا می‌کردند، بالاخره ناچار می‌شدیم هرچه داروی خوب بود بفرستیم داروخانه ۱۳ آبان، آن‌ها هم این داروهای خوب را در اختیار مردم قرار می‌دادند و فوق‌العاده باعث شهرت داروخانه ۱۳ آبان در آن مقطع شد.

در سال ۱۳۶۰، زمانی که کمبود دارویی داشتیم و مردم از داروخانه ۱۳ آبان به علت داشتن بیشتر داروها استقبال کرده بودند، یک روز من و آقای دکتر شفیعی و آقای دکتر جاویدان‌نژاد و آقای دکتر انصاری در داروخانه ۱۳ آبان در حال پیچیدن نسخه بودیم. آقای دکتر جاویدان‌نژاد از ابتدای شروع به کار این داروخانه‌ها به نیت این که به بیماران و مردم اطلاعات دارویی بدهد اینجا را تهیه کرده بود و در ذهنش اطلاع‌رسانی دارویی بود، حتی اسم داروخانه‌ها را گذاشته بود مرکز اطلاعات دارویی ۱۳ آبان، می‌ایستاد در داروخانه، یک نسخه می‌گذاشت جلوی و با یک بیمار نیم ساعت صحبت می‌کرد، حالا همین‌طور بیمار صف کشیده و هر کس طبیعتا نسخه خود را می‌خواهد! اما دکتر جاویدان‌نژاد خونسرد مشغول کار خودش بود، آقای دکتر شفیعی که همان موقع هم استاد برجسته دانشکده داروسازی بود، خیلی با طمانینه نسخه می‌پیچید ولی سرعتش بد نبود ولی من و

۲ تکنسین فوق‌العاده حرفه‌ای و مسن هم از قدیم‌الایام آن‌جا حضور داشتند. من قبل از کار در داروخانه طالقانی در داروخانه شبانه‌روزی در ارومیه کار کرده بودم و در نسخه‌پیچی و سایر مسایل داروخانه کاملا حرفه‌ای بودم، روز اول که رفتم داروخانه طالقانی، ایستادم جلو، تکنسین‌ها نسخه را می‌پیچیدند، داروخانه هم حسابی شلوغ بود. دیدم که یکی از سبدهای پلاستیکی را فرستادند برای من، نگاه کردم و دیدم که نسخه را اشتباه پیچیده‌اند. البته، اشتباه حرفه‌ای بود، مثلاً وقتی که دارویی را که نام مشابه با داروی دیگر را دارد به اشتباه بدهید، این نوع اشتباه حرفه‌ای است. وقتی این مورد را دیدم رو کردم به آن تکنسین و گفتم: دکتر «در مورد این نسخه اشتباه کرده‌ای، درست کن و بفرست جلو.» نگاهی به من کرد، نسخه را عوض کرد و فرستاد. بعد از نیم ساعت دیدم که دوباره یک چیزی را اشتباه فرستاده‌اند، این اشتباه دوم را که کرد، فهمیدم قضیه از چه قرار است. تمدا نسخه‌ها را اشتباه می‌پیچد، تا مرا امتحان کند. اصولاً در بدو ورود به داروخانه تکنسین‌ها دانشجویها را امتحان می‌کنند. رفتم جلو و گفتم: دفعه دیگر از این کارها بکنی ...! البته، این آقا از بهترین تکنسین‌ها بود و پس از آن همکاری بسیار خوبی با هم داشتیم.

در زمان جنگ من مسؤول برنامه‌ریزی دارویی کشور در وزارت بهداشت بودم، آقای دکتر سیامک‌نژاد می‌آمد در اتاقم و هرچه دارو داشتیم و مهم بودند، این‌ها را می‌فرستادیم به داروخانه ۱۳ آبان، چرا که مردم می‌آمدند و داروها را از داروخانه ۱۳ آبان تهیه می‌کردند. مرتب در جلسات وزارت

از دانشکده داروسازی بچه‌هایی که در انجمن اسلامی بودند، بچه‌هایی که بسیار معتقد به انقلاب بودند، همه را جذب این داروخانه‌ها کردند و آموزش دادند. آقای دکتر کبریایی‌زاده الان یک استاد برجسته است و مدیر یکی از کارخانه‌ها است، مدیر کل امور دارویی شد، آقای دکتر فنایی از مقامات دارویی و رئیس دانشکده، آقای دکتر فاضلی مدیر کل امور دارو بود و از اساتید برجسته است. اگر بخواهم اسم ببرم خیلی از افراد هستند آقای دکتر سبزواری، آقای دکتر نایب‌پور، برخی از برجسته‌ترین داروسازها و سرشناس‌ترین داروسازها دانشجویانی بودند که می‌آمدند و در داروخانه طالقانی کار می‌کردند، یاد می‌گرفتند و الان در مملکت اشخاص مهمی هستند. اصولاً کادرسازی و آموزش درست با روحیه خوب کار کردن و انتظارات کم خیلی بارز بود.

تکنسین‌های ما با آن که آن دوران حقوق بسیار کمی می‌گرفتند اما راضی بودند، برای این که به مردم خدمت می‌کردند، خود ما هم سر از پا نمی‌شناختیم، اصلاً تنها چیزی که مطرح نبود، حقوق و مزایا و اضافه‌کاری و این نوع چیزها بود. اینجا نمازخانه‌ای داشت که ما چون جای دیگری نداشتیم همیشه جلسات ماهانه مدیران را در آن برگزار می‌کردیم. خانم دکتر کریم‌زاده مدیر داروخانه عابدینی بودند و همسرشان از همان ابتدای جگ اسیر بودند، این خانم یکی از مدیران لایق داروخانه‌های دانشکده داروسازی بود، فوق‌العاده زن شجاع، مقاوم و دوست‌داشتنی از نظر اعتقادی بود. به هر حال، این خانم دکتر ناچار بود پسرش آقا طاهرا را با خودش به جلسات

دکتر انصاری اصلاً هلاک می‌شدیم، یعنی در زمانی که من ۱۰ نسخه می‌پیچیدم بالاخره می‌دیدم که دکتر جاویدان‌نژاد یک بیمار دیگر را صدا کرد. یعنی در حقیقت تناقضی را می‌بینیم. داروخانه‌های دانشکده داروسازی با این نیت تشکیل شد که به دانشجویهای داروسازی اطلاعات دارویی بدهد، به مردم اطلاعات دارویی بدهد، به مرور زمان به علت فشارهایی که به وجود آمد وظایفش با دادن داروهای تخصصی و شرایط جنگ و ارز عوض شد. دارو تنها کالایی بود که با وجود ارز ۷ تومان و ۱۶ تومانی و ۷۰ تومانی رقابتی و بقیه مسایل هیچ وقت جیره‌بندی نشد و داروسازان و داروخانه‌های کشور واقعاً خیلی خدمت کردند. اگر شما یک مقدار از داروها را قایم می‌کردید، می‌توانستید خیلی گران بفروشید ولی هرگز این اتفاق در سیستم دارویی نیفتاد، در آن دوران از خمیر دندان و مسواک گرفته تا پودر رختشویی، همه چیز جیره‌بندی شد، ولی در مورد دارو این اتفاق نیفتاد، یکی از مراکزی که بزرگترین نقش را در این مورد داشت قطعا داروخانه ۱۳ آبان بود که دارو را عرضه می‌کرد و مردم می‌آمدند و با قیمت منطقی داروها را از آن‌جا می‌گرفتند.

در کنار خدمت‌رسانی داروخانه‌های ۱۳ آبان از همان موقع ۲ کار مهم را انجام می‌دادند، یکی این که تکنسین‌های دارویی را آموزش می‌دادند تکنسین‌هایی که در این داروخانه‌ها آموزش دیده بودند همیشه نرخ دستمزدشان ۲۰ تا ۳۰ درصد بالاتر از تکنسین‌هایی بود که در سایر داروخانه‌ها آموزش دیده بودند.

دومین مساله هم این که از همان روز اول

دaruخانه‌های دانشکده داروسازی ۲ خصلت داشتند یکی این بوده است که جوان‌هایی که از سال ۵۸ به این طرف اینجا کار می‌کرده‌اند، این‌ها عاشق خدمت به مردم و سرشار از آرزوهای بزرگ برای سلامتی مردم بودند. مدیران مجموعه داروخانه‌ها نیز، از نازنین‌ترین، لایق‌ترین و خدمت‌گزارترین هستند. این نشان می‌دهد که فرهنگ سازمانی که در این مجموعه‌ها به‌وجود آمده است فرهنگی بسیار فرهیخته و سرشار است که توانسته این همه آدم‌های با لیاقت تربیت کند، افرادی که همه اندیشه‌های مثبت دارند و همه در خدمت جامعه و انسان‌ها و درمان آن‌ها در کشور هستند.

بیاورد. به هر حال بچه بود و مسایلی هم داشت ولی با این حال همه با عشق و علاقه می‌آمدند تا این داروخانه‌ها برقرار باشند. واقعا زحمت کشیده شد تا این داروخانه‌ها جزو داروخانه‌های الگو باشند و بودند و هستند. همین الان هم این داروخانه‌ها با همان فرهنگی که از ابتدا بنیان نهاده شد، دارد کار خودش را ادامه می‌دهد. از آن جایی که یک بخشی از مشغله بنده دادن درس مدیریت است، امروزه مطالب مدیریتی را که نگاه می‌کنیم آخرین یافته‌ها می‌گوید که شما وقتی قصد داری نیروی انسانی، که در حقیقت بزرگترین منبع شرکت‌ها است، استخدام کنی برو سراغ شهروندان خوب و اگر شهروند خوبی دیدی او می‌تواند جزو بهترین نیروهای شما باشد.

